

# پژوهشها

## تحلیل تفسیری و فقهی آیه

### ﴿ولهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف وللرجال علیهنّ درجه﴾\*

- مهدی مهریزی
- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات

#### چکیده

این مقاله می‌کوشد با تحلیل آیه ﴿... ولهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف وللرجال علیهنّ درجه...﴾ اولاً ناسازگاری ظاهری صدر و ذیل این آیه را پاسخ گوید و سپس این آیه را به عنوان یک قاعده کلی و معیار در برابری حقوق و تکالیف زنان و مردان مطرح سازد. نویسنده چنین مطرح می‌سازد که اگر تفاوت‌های فاحش و چشمگیر در حقوق و تکالیف زنان به چشم خورد باید روند اجتهاد و فهم حقوق و تکالیف مورد بازبینی مجدد قرار گیرد به ویژه آنجا که مستند اجتهاد و فهم به احادیث و روایات ختم می‌گردد. واژگان کلیدی: برابری حقوق زن و مرد، درجه مردان بر زنان، حقوق زن، آیه ۲۲۸ سوره بقره، تفسیر قرآن.

#### مقدمه

آیه ۲۲۸ سوره بقره در سیاق آیاتی قرار دارد که به برخی از تکالیف و حقوق زنان

\* تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۲/۲۳ - تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۲/۳۰ (ترجمه‌های متون عربی از ویراستار است).

پرداخته است. این آیات از ۲۲۱ آغاز می‌شود و تا ۲۴۱ ادامه می‌یابد. در این بیست و یک آیه این موضوعات مورد توجه قرار گرفته است:

۱. منع از ازدواج با زنان مشرک و مردان مشرک (آیه ۲۲۱)؛
۲. احکام قاعدگی زنان (آیه ۲۲۲)؛
۳. حرث بودن زنان (آیه ۲۲۳)؛
۴. احکام ایلاء (آیه ۲۲۴)؛
۵. طلاق (آیه ۲۲۶)؛
۶. عده طلاق، طلاق رجعی، حقوق و تکالیف زنان و مردان (آیه ۲۲۸)؛
۷. موارد جواز طلاق و حکم سه طلاق (آیات ۲۲۹ و ۲۳۰)؛
۸. احکام طلاق (آیات ۲۳۱ و ۲۳۲)؛
۹. احکام شیر دادن (آیه ۲۳۳)؛
۱۰. عده وفات و حق زنان پس از وفات شوهر (آیات ۲۳۴ و ۲۴۰)؛
۱۱. خطبة النساء (آیه ۲۳۵)؛
۱۲. متعة الطلاق و مهریه (آیات ۲۳۶، ۲۳۷ و ۲۴۱).

از میان این آیات آنچه در این نوشتار مورد بحث قرار می‌گیرد قسمتی از آیه ۲۲۸ می‌باشد.

﴿وَالطَّلَاقُ يَتَرْتَبِنُ أَنْفُسَهُنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لهنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ باللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبِعُولِهِنَّ أَحَقَّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (بقره / ۲۲۸)؛

و زنان طلاق داده شده، باید مدت سه پاکی انتظار کشند، و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارند، برای آنان روا نیست که آنچه را خداوند در رحم آنان آفریده، پوشیده دارند؛ و شوهرانشان اگر سر آشتی دارند، به باز آوردن آنان در این [مدت] سزاوارترند. و مانند همان [وظایفی] که بر عهده زنان است، به طور شایسته، به نفع آنان [بر عهده مردان] است، و مردان بر آنان درجه برتری دارند، و خداوند توانا و حکیم است.

فراز مورد نظر از این آیه، عبارت است از: ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾.

این جمله از یک سو بر برابری حقوق و تکالیف زن و مرد تأکید دارد و از سوی دیگر برای مردان گونه‌ای امتیاز و برتری قائل می‌شود. در محدوده این فراز دو بحث جدی وجود دارد.

بحث اول این است که مراد از برابری و مثلث چیست و مراد از امتیاز و درجه مردان بر زنان چه می‌باشد. چرا که مشهور مفسران آن را برتریهای عقلی، روانی، تدبیری، حقوقی و جسمی مردان بر زنان معنا کرده‌اند.

این رأی مشهور نوعی ناسازگاری میان صدر و ذیل این جمله را به دنبال دارد؛ زیرا ابتدای این فراز بر برابری تأکید می‌کند و در ادامه از امتیاز یکی از دو گروه بر دیگری سخن می‌راند. بدین جهت لازم است این ناسازگاری مورد تأمل قرار گیرد.

بحث دومی که در این جمله باید صورت گیرد این است که آیا این برابری عمومیت دارد و تمامی عرصه‌های روابط زن و مرد را شامل می‌شود و یا تنها به حوزه طلاق برمی‌گردد. به تعبیر دیگر آیا می‌توان از این آیه یک قاعده عام درباره برابری حقوق زن و مرد استخراج کرد و آن را منبای بررسیهای حقوق زن و مرد قرار داد یا نه؟

بر این اساس مباحث این مقاله در دو قسمت دنبال می‌شود: نخست از برابری و درجه بحث می‌شود و در مرحله دوم از عمومیت یا اختصاصی بودن آن سخن می‌رود.

پیش از ورود در بحث باید یادآوری کرد که تاکنون نوشته‌ای مستقل درباره این آیه به دست نیامده است. گرچه مفسران در ذیل این آیه بدان پرداخته‌اند.

### بخش یک. برابری یا امتیاز

در این بخش با بررسی اجمالی سه مطلب: ۱. شناخت فضای نزول آیه، ۲. بررسی مفردات آیه شامل «علی»، «ال»، «مثل»، «معروف» و «درجه»، ۳. دیدگاه مشهور در تفسیر آیه، زمینه دیدگاه مختار در تفسیر آیه را فراهم می‌سازیم:

#### ۱. بیان شأن نزول

سیوطی از مقاتل خبری می‌آورد که اسماعیل بن عبدالله غفاری همسر خود را که نام

او «قبیله» بود طلاق داد. بعد از آن که دانست او حامله است رجوع کرد. هنگام وضع حمل، همسر و فرزندش هر دو فوت شدند. پس آیه نازل شد (سیوطی، بی تا: ۴۹). مرحوم علامه طباطبایی در شأن نزول این آیه می گویند:

در سنن ابی داود از اسماء انصاریه بنت یزید بن سکن روایت کرده که گفت: در زمان رسول خدا همسر مرا طلاق داد، و تا آن ایام زن مطلقه عده نداشت، در همان روزهایی که من مطلقه شدم حکم عده طلاق نازل شد، که می فرمود:

﴿وَالطَّلَاقُ بِرِئَاصِ ثَلَاثَةِ قُرُوءٍ وَلَا يَجِلُّ لَهْنُ أَنْ يَكْتُمَنَّ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يَوْمَئِذٍ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبِعَوْلَتِهِنَّ أَحَقُّ بِرِذْهَنْ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

پس به حکم این حدیث «اسماء انصاریه» اولین زنی بود که طبق این آیه عده طلاق عمل کرد (طباطبایی، ۱۳۷۲: ۲/۲۶۲).

سوره بقره در سال اول هجرت نازل شده و طبق ترتیب نزول، هشتاد و هفتمین سوره می باشد.

## ۲. بررسی مفردات آیه

چنانکه اشاره شد پنج کلمه در این آیه نیازمند اندکی تأمل و تحقیق است دو حرف «علی» و «ل» و کلمه های «مثل»، «معروف» و «درجه».

لام فتحه دار [ل] از حروف جار است. لام جر مکسور است مگر آنکه بر سر ضمیر در آید که در آن هنگام مفتوح است مانند این آیه.

ابن هشام می گوید برای لام جار، بیست و دو معنا گفته اند از قبیل استحقاق، اختصاص، ملکیت، تملیک و... آنگاه در تبیین معنای استحقاق می گوید: «وهی الواقعة بین معنی و ذات نحو الحمد لله» (ابن قدامه، ۱۴۰۳: ۱/۴۷۷).

در النحو الوافی همین معنا را با تعبیر شبه ملکیت یاد کرده و مثال «الحمد للامهات والشکر للوالدین» را آورده است و می گوید آن را لام استحقاق یا اختصاص هم می نامند (عباس حسن، ۱۹۶۶: ۲/۴۰۴).

می توان از این معنای لام، چنین تعبیر کرد که در رابطه معنا و ذات آن معنا حقی

برای آن ذات است یعنی سپاس و ستایش حق مادران و والدین است.

«علی» نیز از حروف جار است و برایش نه معنا آورده اند که معنای نخست آن استعلاء می باشد، ابن هشام می گوید:

ولها تسعة معان: أحدها: الاستعلاء، إِمَّا عَلَى الْمَجْرُورِ وَهُوَ الْغَالِبُ نَحْوُ ﴿وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفَلَكِ تَاحِلُونَ...﴾ وَقَدْ يَكُونُ الْاِسْتِعْلَاءُ مَعْنَوِيًّا نَحْوُ ﴿فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ (ابن قدامه، ۱۴۰۳: ۱/۳۳۳).

در کتاب النحو الوافی در توضیح این معنای «علی» نوشته است:

الاستعلاء وهو أكثر معانيه استعمالاً ويدل على أن الاسم المجرور به قد وقع فوقه المعنى الذى قبل على وقوعاً حقيقياً مباشراً أو مجازياً فالحقيقى نحو السائحون إِمَّا عَلَى الْقَطْرِ وَإِمَّا عَلَى السَّيَّاراتِ أو الطائرات أو على البواخر والمجازى نحو قوله تعالى: ﴿تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض﴾ (عباس حسن، ۱۹۶۶: ۲/۴۳۴).

«وثل» را کتب لغت چنین معنا کرده اند:

مثل: كلمة تسوية. يقال: هذا مثله ومثله كما يقال شبهه وشبهه بمعنى (جوهری، ۱۴۰۴: ۱/۱۰۵).

و در قرآن مثل و مثلین هفتاد و پنج بار به کار رفته و همین معنا را دارد.

«معروف» در کتب لغت چنین معنا شده است:

والمعروف: ضد المنكر... وقال الراغب: المعروف: اسم لكل فعل يعرف بالعقل والشعر حسنه، والمنكر: ما ينكر بهما... ومن هذا قيل للاقتصاد في الجود: معروف، لما كان ذلك مستحسناً في العقول، وبالشرع (زبیدی، بی تا: ۲۴/۱۲۵).

۱. نه معنا دارد که یکی استعلاست، یا بر خود مجرور که غالباً بدین معناست، مانند «بر آن و بر کشتی حمل می شوید» و گاهی استعلائی معنوی است مانند «برخی را بر برخی برتری دادیم».
۲. «علی» به معنای استعلا و برتری است که در استعمال بیشتر به همین معنا می آید و دلالت بر این دارد که معنای قبل از «علی» بر فراز اسم مجرور بعد از آن است و این وقوع بر فراز، یا به صورت حقیقی و مباشر است یا مجازی: حقیقی مانند اینکه گردشگران بر قطارها یا ماشینها یا هواپیماها یا کشتیها هستند و مجازی مانند این سخن خدای متعال که؛ برخی رسولان را بر برخی برتری دادیم.
۳. «معروف» ضد منکر است... و راغب می گوید: معروف، نامی است برای هر کاری که حسن و خوبی آن به عقل و شرع شناخته می شود و منکر، آن است که با عقل و شرع مناسب نباشد و به همین دلیل به میانه روی در بخشش، معروف گفته شده است، چون به حکم عقل و شرع نیکوست.

ابن عاشور معروف را چنین معنا می‌کند:

وقوله: بالمعروف الباء للملابسة، والمراد به ما تعرفه العقول السالمة، المجردة من الانحياز إلى الأهواء، أو العادات أو التعاليم الضالّة، وذلك هو الحسن وهو ما جاء به الشرع نصّاً أو قياساً، أو اقتضته المقاصد الشرعيّة أو المصلحة العامّة، التي ليس في الشرع ما يعارضها (ابن عاشور، ۱۹۹۷: ۳۸۰/۲).

و در تفسیر پرتوی از قرآن می‌خوانیم:

معروف همان است که وجدان سالم انسانی و شرع می‌شناسد و آن را می‌گزیند نه عادات و رسوم و قوانین منحرف و ظالمانه (طالقانی، ۱۳۴۲: ۱۴۴/۲).

«درجه» را کتب لغت چنین معنا کرده‌اند:

الدرجة: الرفعة في المنزلة (زبیدی، بی‌تا: ۵۶۲/۵).

والدرجة: المرقاة، والجمع الدرج. والدرجة: واحدة الدرجات، وهي الطبقات من

المراتب (جوهری، ۱۴۰۴: ۴۶۴/۱).

واژه درجه در قرآن کریم به صورت مفرد چهار مورد و به صورت جمع چهارده مورد استعمال شده است. از این هیجده مورد به جز همین آیه مورد بحث، سایر موارد در درجات معنوی استعمال شده که به گونه‌ای به خداوند برمی‌گردد مانند:

«أعظم درجة عند الله» (توبه/ ۲۰)، «ورفع بعضهم درجات» (بقره/ ۲۵۳)، «وفضل الله المجاهدين على القاعدین أجراً عظيماً» (نساء/ ۹۵-۹۶)، «ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات» (زخرف/ ۳۲).

و در هیچ کدام از این موارد هفده گانه این تفاضل میان مردان و زنان نیست، بلکه به باورها و رفتارها برمی‌گردد. تنها در این آیه است که اولاً این تفاضل میان مردان و زنان برقرار شده و ثانیاً به صورت مستقیم به خداوند نسبت داده نشده است.

۱. «باء» در بالمعروف به معنای ملبست و همراهی است، و مراد از معروف آن است که عقلهای سالم و آزاد از قید و بند هواها یا عادات و تعالیم گمراه کننده آن را بپذیرد و بشناسد و این همان «حسن» است که شرع به نص یا قیاس آن را بیان داشته یا مقتضای مقاصد شرعی یا مصلحت عام است که در شرع مخالف و معارضی نداشته باشد.

۲. درجه یعنی بلندی جایگاه.

۳. درجه، پله و بالابرنده و جمع آن درج است و درجه، مفرد درجات است که مراد از آن طبقه‌ها و مراتب است.

### ۳. دیدگاه مشهور در تفسیر آیه

در اینجا نمونه‌هایی از دیدگاه مشهور را در تفسیر آیه می‌آوریم که در کنار مثلیت و برابری، بر توسعه امتیازهای مردان تصریح کرده‌اند.

مجاهد: «فضل ما فضله الله به عليها من الجهاد، وفضل ميراثه، وكل ما فضل به عليها». ابن مالك: «يطلقها وليس لها من الأمر شيء».

زيد بن أسلم: «وللرجال عليهن درجة» قال: الإمارة (سيوطي، ۱۴۰۳: ۲۷۷/۱).

قرطبي گفته است:

فزيادة درجة الرجل بعقله وقوته على الإنفاق وبالدية والميراث والجهاد. وعلى الجملة فدرجة تقتضى التفضيل، وتشعر بأن حق الزوج عليها أوجب من حقها عليه (قرطبي، ۱۴۰۵: ۱۳۴/۳).

ابن عاشور که خود در مسائل زنان نگاهی اعتدالی دارد در تفسیر این آیه می‌نویسد:

وقوله: «وللرجال عليهن درجة» إثبات لتفضيل الأزواج في حقوق كثيرة على نسائهم لكيلا يظن أن المساواة المشروعة بقوله: «ولهن مثل الذي عليهن بالمعروف» مطردة، ولزيادة بيان المراد من قوله بالمعروف، وهذا التفضيل ثابت على الإجمال لكل رجل، ويظهر أثر هذا التفضيل عند نزول المقتضيات الشرعية والعادية.

وهذه الدرجة اقتضاها ما أودعه الله في صنف الرجال من زيادة القوة العقلية والبدنية، فإن الذكورة في الحيوان تمام في الخلقة، ولذلك نجد صنف الذكر في كل أنواع الحيوان أذكى من الأنثى، وأقوى جسماً وعزماً، وعن إرادته يكون الصدر، ما لم يعرض للخلقة عارض يوجب انحطاط بعض أفراد الصنف، وتفوق بعض أفراد الآخر نادراً، فلذلك كانت الأحكام التشريعية الإسلامية جارية على وفق النظم التكوينية، لأنّ واضح الأمرين واحد.

وهذه الدرجة هي ما فضل به الأزواج على زوجاتهم: من الإذن بتعدّد الزوجة

۱. مجاهد گفته است: برتری، یعنی برتری مرد بر زن در جهاد و میراث و هر چه که موجب فضیلت مرد بر زن است.

۲. ابن مالک می‌گوید: [برتری این است] که مرد زن را طلاق می‌دهد ولی زن چنین حقی ندارد.

۳. زید بن اسلم گفته: و مردان بر زنان درجه و برتری دارند یعنی امارت دارند.

۴. افزونی درجه مرد به عقل و قوت بر انفاق، دیه، ارث و جهادت است و بالجمله درجه‌ای است که مقتضی برتری مرد است و اشعار دارد که حق مرد بر زن، واجب‌تر از حق زن بر مرد است.

للرجل، دون أن يؤذن بمثل ذلك للأثني، وذلك اقتضاه التزید فی القوة الجسمیة، ووفرة عدد الإناث فی موالید البشر، ومن جعل الطلاق بید الرجل دون المرأة، والمراجعة فی العدة كذلك، وذلك اقتضاه التزید فی القوة العقلیة وصدق التأمل، وكذلك جعل المرجع فی اختلاف الزوجین إلى رأى الزوج فی شؤون المنزل، لأنّ كل اجتماع يتوقّع حصول تعارض المصالح فيه، يتعیّن أن يجعل له قاعدة فی الانفصال والصدور عن رأى واحد معین من ذلك الجمع، ولما كانت الزوجیة اجتماع ذاتین لزم جعل إحداهما مرجعاً عند الخلاف، ورجّح جانب الرجل لأنّ به تأسست العائلة، ولأنّ مطنّة الصواب غالباً (ابن عاشور، ۱۹۹۷: ۳۸۱-۳۸۲).

اینک پس از بیان این مطالب سه گانه مقدماتی می‌گوییم: این قسمت از آیه یعنی: ﴿ولهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف وللرجال علیهنّ درجة﴾ به دو بخش برمی‌گردد در بخش نخست بر اساس واژگان به کار رفته و نیز ساختار ترکیبی چنین معنا می‌دهد که: زنان حقوقی دارند به اندازه و برابر با تکالیفشان که این برابری و مثلثیت امری شناخته شده و معروف است.

۱. سخن خدای متعال که می‌فرماید مردان بر زنان درجه دارند [اولاً] اثبات برتری مردان بر زنان در حقوق فراوانی است تا گمان نشود مساوات مشروعی که به قول دیگر خداوند بیان شده: «و برای زنان است مانند آنچه بر آنان است به معروف» عام و شایع است [ثانیاً] توضیح بیشتر مراد از کلمه «بالمعروف» است.

این برتری به اجمال برای هر مردی ثابت است و اثر این برتری به هنگام نزول مقتضیات شرعی و عادی ظاهر می‌شود. این برتری ناشی از افزونی قوت عقلی و بدنی در صنف مردان است که خداوند در آنان به ودیعت نهاده است و مذکر بودن در حیوان نشان کمال خلقت اوست و به همین دلیل می‌بینیم که صنف مذکر تمام حیوانات برتر از مؤنث است و در جسم و عزم قویتر و صدر، به اراده اوست. تا زمانی که عارضه‌ای در خلقتش پدید نیامده و موجب انحراف و انحطاط از صنف نشده باشد. به همین دلیل احکام تشریحی اسلامی جاری بر نظام تکوین است؛ زیرا واضح هر دو امر یکی است. و این درجه و برتری، فضیلت مردان بر زنانشان می‌باشد در موارد زیر: اجازه تعدد همسر برای مرد، بدون اینکه به زنان چنین اذنی داده شود، و این به دلیل افزونی قدرت جسمانی مرد و نیز فراوانی دختران در زاد و ولد است، و دیگر اینکه طلاق به دست مرد است نه زن، و نیز رجوع در عده با مرد است نه زن و این نیز به دلیل برتری عقلی مردان است و نیز مرجع حل اختلاف در مسائل خانواده میان زن و شوهر، مرد است، زیرا در هر اجتماعی که احتمال تعارض منفعتها می‌باشد باید قاعده‌ای برای حل اختلاف وضع شود و راه برون‌رفت از مشکل را به رأی یکی از جمع قرار بدهند و چون ازدواج و زناشویی، اجتماع دو نفر با هم است، لازم است که یکی به عنوان مرجع حل اختلاف معین شود و در این مورد، مرد را برگزیده‌اند چون خانواده با او تأسیس شده و معمولاً رأی درست صادر می‌کند.

می‌دانیم رابطه حق و تکلیف در میان انسانها امری متقابل است، یعنی اگر کسی دارای حق است در مقابل شخصی هست که مکلف است آن حق را ادا کند و اگر کسی تکلیفی بر عهده دارد در مقابل کسی هست که از او مطالبه حق کند. با این توضیح، اگر حقوق زنان به اندازه تکالیف آنهاست و چون مقابل زنان، مردان قرار دارند، قهراً حقوق و تکالیف مردان نیز برابر خواهد بود؛ زیرا آنجا که زنان ذی‌حقتند مردان مکلفند و آنجا که مردان ذی‌حقتند زنان مکلفند. و این نسبت و تقابل و برابری، امری معروف نزد سرشت و فطرت و وجدان سالم و ذهن و فکر انسانهاست. در اینجا نمی‌توان بالمعروف را قیدی برای حقوق زنان گرفت و گرنه برابری و مثلثیت نقض می‌شود.

حال به بخش دوم آیه می‌رسیم که «وللرجال علیهنّ درجة» اگر مراد از این قسمت از آیه اثبات برتری حقوقی مردان بر زنان باشد یعنی به دایره حقوق و تکالیف برگردد، چنانکه مشهور مفسران گفته‌اند، نقض مثلثیت و برابری قسمت نخست خواهد بود. چرا که نخست می‌گوید حقوق و تکالیف زنان و مردان برابر است و سپس می‌گوید: ولی حقوق مردان بیشتر است لذا بر اساس تفاسیر مشهور که نمونه‌هایی از آن را پیش از این آوردیم ناسازگاری صدر و ذیل آیه قطعی است. به گمان ما در صورتی می‌توانیم از این تناقض و ناسازگاری خارج شویم که ضمن حفظ ساختار زبانی آیه، مثلثیت در حقوق و تکالیف با امتیاز مردان قابل جمع باشد و آن تفسیری است که برخی از مفسران کهن چون ابن عباس، ابن عطیه و طبری از آیه ارائه کرده‌اند.

از ابن عباس چنین نقل شده است:

ابن عباس قال: إني لأحبّ أن أتزین للمرأة كما أحبّ أن تتزین المرأة لی لأنّ الله یقول ﴿ولهنّ مثل الذی علیهنّ بالمعروف﴾ وما أحبّ أن استوفی جمیع حقّی علیها لأنّ الله یقول ﴿وللرجال علیهنّ درجة﴾ (سیوطی، ۱۴۰۳: ۲۷۶/۱).

۱. من دوست دارم که خود را برای زن زینت دهم، چنانکه دوست دارم او هم خود را برای من بیاراید؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «و [حق] برای آنان است مانند آنچه [تکلیف] بر آنان است به معروف» و دوست ندارم که همه حقم را از زن استیفا کنم، چون خداوند می‌فرماید: مردان بر زنان درجه دارند.

و در سخن دیگر گفته است:

الدرجة: إشارة إلى حضّ الرجال على حسن العشرة، والتوسّع للنساء في المال والخلق، أي أن الأفضل ينبغي أن يتحامل على نفسه. قال ابن عطية: وهذا قول حسن بارع (قرطبي، ۱۴۰۵: ۱۲۵/۳).

طبری خود رای ابن عباس را انتخاب کرده و می‌گوید:

وأولى هذه الأقوال بتأويل الآية ما قاله ابن عباس، وهو أن الدرجة التي ذكر الله تعالى ذكره في هذا الموضع الصّح من الرجل لامرأته عن بعض الواجب عليها، وإغضاؤه لها عنه، وأداء كل الواجب لها عليه، وذلك أن الله تعالى ذكره قال: ﴿والرجال عليهن درجة﴾ عقيب قوله: ﴿ولهن مثل الذي عليهن بالمعروف﴾ فأخبر تعالى ذكره أن على الرجل من ترك ضرارها في مراجعتها إياها في أقرائها الثلاثة وفي غير ذلك من أمورها وحقوقها، مثل الذي له عليها من ترك ضراره في كتمانها إياه ما خلق الله في أرحامهنّ وغير ذلك من حقوقه. ثم ندب الرجال إلى الأخذ عليهنّ بالفضل إذا تركن أداء بعض ما أوجب الله لهم عليهنّ، فقال تعالى ذكره: ﴿والرجال عليهنّ درجة﴾ بتفضّلهم عليهنّ، وصفحهم لهنّ عن بعض الواجب لهنّ عليهنّ، وهذا هو المعنى الذي قصدته ابن عباس بقوله: ما أحبّ أن أستظف جميع حقّي عليها لأنّ الله تعالى ذكره يقول: ﴿والرجال عليهنّ درجة﴾ (طبری، ۱۴۰۳: ۲۷۵/۲-۲۷۶).

- درجه: اشاره به انگیزش و تشویق مردان به حسن معاشرت و توسعه بر زنان در مال و رفتار است یعنی برتری این است که سزاوار است مردان بار زندگی را بر دوش بکشند، این عطیه می‌گوید: این سخنی نیکو و بجا است.
- بهترین قول در تأویل آیه سخن ابن عباس است که می‌گوید: درجه‌ای که خداوند متعال در این جایگاه ذکر کرده گذشت مرد از زن خویش است در برخی واجباتی که بر عهده زن نهاده شده و چشم‌پوشی کردن مرد است به نفع زن و اینکه بخواهد زن همه وظایف خود در برابر مرد را به کمال انجام دهد. به دلیل اینکه خداوند متعال «برای مردان بر زنان برتری و درجه است» را به دنبال «برای آنان است مانند آنچه بر آنان است به معروف» می‌فرماید. خداوند با این سخن بیان داشته است که مرد باید در مراجعه به زن در سه طهرش و نیز امور و حقوق دیگر به او ضرر نرساند، این درست مثل تکلیفی است بر عهده زن که با کتمان حقیقت درباره آنچه که در رحم دارد و حقوق دیگر مرد به او ضرر نرساند. سپس از مردان می‌خواهد که با فضل با زنان رفتار کنند اگر زنان برخی واجبات خود را در برابر مردان رها کردند و فرمود: «مردان بر زنان فضیلت دارند چون بر آنان تفضل کردند و از برخی حقوق خود در برابر زنان گذشت کردند و این معنایی است که ابن عباس قصد کرده است و گفته است: من دوست ندارم که تمام حقم را از زن استیفا کنم چون خداوند متعال می‌فرماید: مردان بر زنان درجه و برتری دارند.

در این تفسیر امتیاز مردان را نه زیادتی حقوق بلکه توانایی بر گذشت از برخی حقوق دانسته‌اند و در این صورت برابری و مثلثیت نقض نمی‌شود. یعنی حقی اضافه برای مردان اثبات نشد، بلکه تأکید و توصیه شد که مردان بخشی از همان حقوق برابر را نادیده بگیرند و سرّ این گذشت در سخن این مفسران نیامده است، ولی می‌توان آن را چنین توضیح داد که این دعوت حکیمانه الهی به گذشت مردان از برخی از واجبات، ریشه در برخی تفاوت‌های فیزیولوژی زن و مرد دارد. ایام عادت ماهانه زنان و نیز دوران حاملگی و شیردهی بخشی از نیرو و توان جسمی زن را می‌سیناند و گاه او را کم حوصله و بی‌تاب می‌کند. این آیه از یک سو، برابری تکالیف و حقوق را بیان می‌دارد و از دیگر سو به گذشت مردان و رعایت برخی از احوالات جسمانی و زیستی زن، دعوت می‌کند. و برای آنکه مردان به این امر ترغیب شوند آن را درجه و رتبه‌ای معنوی قلمداد می‌کند.

### بخش دو. برابری حقوق و تکالیف قاعده‌ای عام یا حکمی خاص

پس از آنکه دانسته شده مقصود از این آیه برابری حقوق و تکالیف زنان و مردان است و جمله «والرجال عليهنّ درجة» نقض این برابری نیست، بلکه آن را تأکید می‌کند، اینک سخن بر این است که آیا این برابری می‌تواند قاعده‌ای عام در حوزه مسائل زنان و مردان باشد یا مقید به ابتدای آیه است و به مسئله عدّه زنان مربوط می‌شود؟ و اگر بپذیریم که قاعده‌ای عام است، پرسش دوم این است که تفاوت‌های حقوقی و تکلیفی زنان بر مردان در قرآن و سنت با این آیه چه نسبتی پیدا می‌کند؟ نخست به مسئله اول می‌پردازیم و سپس در ادامه به پاسخگویی پرسش مطرح‌شده رو می‌کنیم.

گروهی از مفسران به اقتضای سیاق آیه، این حکم را مختص مسئله طلاق دانسته و آن را به سایر موارد تعمیم نمی‌دهند.

سید قطب در فی ظلال القرآن به اختصاص این حکم معتقد است و می‌نویسد:  
وللمطلقات من الحقوق في هذه الحالة مثل الذي عليهنّ من الواجبات، فهنّ مكلفات أن يتربّصن وألا يكتمن ما خلق الله في أرحامهنّ، وأزواجهنّ مكلفون بأن

تكون نيتهم في الرجعة طيبة لا ضرر فيها عليهن ولا ضرار. وذلك إلى ما سيأتي من أمر النفقة في مقابل الاحتباس للعدة. «وللرجال عليهن درجة».

أحسب أنها مقيدة في هذا السياق بحق الرجال في ردّهن إلى عصمتهم في فترة العدة. وقد جعل هذا الحق في يد الرجل لأنه هو الذي طلق وليس من المعقول أن يطلق هو فيعطى حق المراجعة لها هي! فتذهب إليه. وتردّه إلى عصمتها! فهو حق تفرضه طبيعة الموقف. وهي درجة مقيدة في هذا الموضوع، وليست مطلقة الدلالة كما يفهمها الكثيرون، ويستشهدون بها في غير موضعها (۱۳۹۱: ۲۴۶/۱-۲۴۷).

محمدجواد مغنیه نیز در تفسیر *الكاشف* به اختصاص عقیده دارد و می نویسد:

والذي نستظهره من سياق الآية أنّ الحق الذي عليها هو العدة والصدق في الإخبار عنها، وعدم الاعتراض على الرجعة المستوفية للشروط، والحق الذي لها أن يقصد الرجل من إرجاعها الإصلاح، لا الإضرار، وحسن الصحبة، لا سوء المعاملة. أمّا سائر الحقوق الأخرى التي لكل من الزوجين على الآخر فالآية أجنبية عنها، وتستفاد من أدلة مستقلة عن الآية (۱۹۸۱: ۳۴۳/۱).

اما در مقابل غالب مفسران عمومیت آیه را پذیرفته و بر آن استدلال کرده‌اند.

ابن عاشور به صراحت استدلال می‌کند که حکم آیه عام است و شواهدی بر این عمومیت در تفسیرش ذکر می‌کند:

۱. مطلقاً در این حالت به اندازه حقوقی که دارند بر آنان تکلیف بار می‌شود، بنابراین آنان مکلفند که صبر کنند و آنچه را خداوند در رحمایشان قرار داده نپوشانند و همسرانشان نیز مکلفند که نیشان در رجوع پاک و خالص و بدون قصد ضرر و زیان باشد افزون بر آنکه حق نفقه هم در مقابل نگهداری عده دارند. «مردان بر زنان درجه دارند». به گمانم این درجه و برتری در این سیاق مقید است به حق مردان در برگشت به زوجیت در زمان عده و این حق را به دست مرد قرار داده است چون اوست که طلاق داده است و معقول نیست که مرد طلاق بدهد ولی حق رجوع را به زن بدهند، تا او مرد را به زوجیت برگرداند و این حقی است که اوضاع و احوال مقتضی آن است، بنابراین درجه و برتری مرد مقید به همین موضع است و دلالت آن مطلق نیست چنانکه بسیاری آن را مطلق معنا کرده و در جاهای دیگر بدان استناد کرده‌اند.

۲. آنچه از سیاق برمی‌آید این است که تکلیف زن عده و خبر درست درباره آن و نیز عدم اعتراض در رجوع با شرایط کامل است و حق او این است که مرد در رجوع قصد اصلاح و خیر داشته باشد، نه ضرر زدن و نیز حسن معاشرت و همراهی با زن نه سوء رفتار و آیه درباره سایر حقوق زن و مرد ساکت است و از ادله دیگر استفاده می‌شود.

لا يجوز أن يكون ضمير «لهن» عائداً إلى أقرب مذکور وهو «المطلقات»، على نسق الضمائر قبله لأن المطلقات لم تبق بينهن وبين الرجال علقه حتى يكون لهن حقوق وعليهن حقوق، فتعين أن يكون ضمير «لهن» ضمير الأزواج النساء اللاتي اقتضاهن قوله «بردّهن» بقرينة مقابلته بقوله «وللرجال عليهن درجة». فالمراد بالرجال في قوله «وللرجال الأزواج» (۱۹۹۷: ۳۷۶/۲).

برخی از مفسران نیز گرچه به صراحت سخن نگفته‌اند، ولی می‌توان از قرائن و فضای کلی سخن آنان عمومیت را استفاده کرد. طبرسی در *مجمع البيان* می‌گوید:

وهذا من الكلمات العجيبة الجامعة للفوائد الجمّة. وإنما أراد بذلك ما يرجع إلى حسن العشرة، وترك المضارّة، والتسوية في القسم والنفقة والكسوة، كما أنّ للزوج حقاً عليها مثل الطاعة التي أوجبه الله عليها له، وأن لا تدخل فراشه غيره، وأن تحفظ ماءه فلا تحتال في إسقاطه (طبرسی، ۱۴۱۵: ۵۷۵/۲).

همین عبارت در تفسیر *تبيان* شیخ طوسی نیز آمده است (۱۳۷۶: ۲۴۱/۲).

سخن ابن عباس و طبری نیز غیر مستقیم بر صراحت دلالت داشت. همچنین از دیدگاه مشهور مفسران که امتیازهای گوناگونی را از این آیه برای مردان استفاده کردند، عمومیت فهمیده می‌شود.

به سخن دیگر استخراج قاعده کلی از یک بخش از آیه، امری متداول نزد صاحب‌نظران دینی اعم از فقها و متکلمان است یعنی وجود بخشی از یک آیه را در سیاق، منافی با قاعده بودن آن نمی‌دانند و برای تأیید این مسئله به روش اهل بیت استدلال می‌شود (ایازی، ۱۳۸۰: ۴۷۳-۴۹۱).

در این مورد خاص می‌توان سخن ابن عاشور را نیز مؤید و شاهدهی دیگر بر

۱. جایز نیست که ضمیر در «لهن» مانند ضمائر دیگر به نزدیک یعنی «مطلقات» برگردد، چون میان مطلقاً و مردان رابطه‌ای نمانده است که بر یکدیگر حقی یا تکلیفی داشته باشند، بنابراین ضمیر «لهن» به طور تعینی باید به ازواج برگردد، ازواج زنانی که قول «بردّهن» مقتضی آن است، به قرینه «وللرجال عليهن درجة» که مراد از مردان در اینجا ازواج است.

۲. و این از کلمات عجیبی است که فواید فراوانی دارد. و مراد از آن چیزی است که به حسن معاشرت و ترک ضرررسانی و تساوی در تقسیم، نفقه و پوشش برمی‌گردد، چنانکه زوج هم حقوقی بر زن دارد مثل حق طاعتی که خداوند بر او نهاده است و اینکه دیگران را بر فراش او وارد نکنند (عفت داشته باشد) و اینکه فرزند او را در زمان حمل نگهدارد و به دنبال راه چاره‌ای برای سقط آن نباشد.

عمومیت گرفت چرا که وی معتقد بود ضمایر نمی تواند به مطلقات برگردد چرا که رابطه زن و شوهر با طلاق از هم گسسته و حقوقی باقی نمانده است. به هر حال می توان گفت این قسمت از آیه، برابری حقوق و تکالیف زنان و مردان را مطرح می سازد. حال سخن در این است که میزان این برابری چیست، یعنی در تعداد حقوق و تکالیف برابرند یا در برابند کلی حقوق و تکالیف. ابن عاشور تنها مفسری است [تا آنجا که نگارنده تتبع کرده] که به اجمال این موضوع را طرح کرده و البته به نتیجه هم نرسیده است او می گوید:

وتفاصيل هاته المماثلة، بالعین أو بالغایة، تؤخذ من تفاصيل أحكام الشريعة، ومرجعها إلى نفی الإضرار، وإلى حفظ مقاصد الشريعة من الأمة، وقد أوماً إليها قوله تعالى «بالمعروف» أي لهنّ حقّ متلبساً بالمعروف، غیر المنکر، من مقتضى الفطرة، والآداب، والمصالح، ونفی الإضرار، ومتابعة الشرع. وكلها مجال أنظار المجتهدين (ابن عاشور، ۱۹۹۷: ۳۸۰/۲).

به نظر می رسد هر یک از تعداد و یا برابند کلی را منظور کنیم نباید از نظر وجدان سالم انسانی ناقص مثلث و برابری باشد. مثلاً مجموع قوانین به سود مردان نمی باید بیشتر از قوانین به نفع زنان بوده و تفاوت فاحش و چشمگیری داشته باشد.

حال اگر بررسیها چنین بنمایاند که این مثلث و برابری بر هم خورده است قاعدتاً می باید فرایند اجتهاد و فهم حقوق و تکالیف را مورد بازبینی مجدد قرار داد. به ویژه آنجا که فهم اجتهادی به روایات و احادیث ختم می شود. در این صورت احتمال اینکه برداشت ناقص و ناتمامی صورت گرفته، بدور نیست و بر حسب قواعد حدیث شناسی باید این احادیث بر قرآن عرضه گردند تا این قاعده قرآنی نقض نشود.<sup>۲</sup>

۱. تفصیل این برابری، چه عیناً و چه غایتاً و در هدف، باید از تفصیل احکام شریعت گرفته شود و مرجع آن نفی ضرر، و حفظ مقاصد شریعت توسط امت است که به این معنا با کلمه «بالمعروف» اشاره شده است، یعنی زنان حق دارند که حق باید همراه و آمیخته با معروف باشد نه منکر و ناپسند؛ و این امر مقتضای فطرت، آداب، مصالح، نفی ضرر و پیروی شرع است و تمام این موارد وابسته به دیدگاه مجتهدان است.  
 ۲. نگارنده در مقاله ای دیگر که در مجله آئینه پژوهش، ش ۱۱۶-۱۱۷، خرداد، تیر، مرداد و شهریور، ۱۳۸۸، ص ۱۶-۲۴ به چاپ رسیده ضمن گزارشی از تفاوت های فقهی و حقوقی زن و مرد و عدم تعادل آنها نشان داده است که فقه اسلامی ظرفیت بازنگری و بازبینی را دارد و در این ربع قرن قریب به بیست مورد از تفاوتها با فتوای جدید عرضه شده است.

### کتاب شناسی

۱. ابن عاشور، محمد طاهر، *التحریر و التنویر*، تونس، دار سخن، ۱۹۹۷ م.
۲. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، *المعنی*، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۳ ق.
۳. ایازی، سید محمد علی، *فقه پژوهی قرآنی*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰ ش.
۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، تحقیق عبدالغفور عطار، امیری، افسست از طبع دار العلم للملایین، ۱۴۰۴ ق.
۵. زبیدی، محمد بن مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، دار مکتبه الحیاء، بیروت، بی تا.
۶. سید قطب، *فی ظلال القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ ق.
۷. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، *الدرر المنتوره فی التفسیر بالمأثور*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ ق.
۸. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، *لباب النقول فی اسباب النزول*، تحقیق احمد عبدالشافی، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.
۹. طالقانی، محمود، *پرتوی از قرآن*، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۲ ش.
۱۰. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ پنجم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ ش.
۱۱. طبری، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ ق.
۱۲. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۳ ق.
۱۳. طوسی، جعفر بن محمد، *التبیان*، تحقیق احمد شوقی الامین، نجف، مکتبه الامین، ۱۳۷۶ ق.
۱۴. عباس حسن، *النحو الوافی*، قاهره، دار المعارف، ۱۹۶۶ م.
۱۵. قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۱۶. مغنیه، محمد جواد، *الکاشف*، بیروت، دار العلم الملایین، ۱۹۸۱ م.